

توحیدگرایی و اخلاق حرفه‌ای

فتح‌الله نجارزادگان*

چکیده

اخلاق حرفه‌ای به معنای خلق و خوی حرفه‌ای در آموزه‌های دینی به‌وفور یافت می‌شود. «توحید» به‌عنوان اصل‌الاصول همه باورها در نظام ادیان آسمانی با تاروپود این آموزه‌ها گره خورده‌است و به آن مبنا و اعتبار می‌بخشد. تربیت اخلاقی انسان، زیرمجموعه مربی‌گری خداوند و هدایت‌گری او بر کل نظام هستی است. انسان در جهان‌بینی الهی، همزاد با فطرت توحیدی و تمثیلی از درخت توحید است. بر این اساس، آغاز و انجام اصلاح انسان، از جمله اصلاح اخلاق حرفه‌ای او باید همسو با حرکت‌های اصلاحی انبیا بر کلمه طیبه «لا اله الا الله» یکتانگاری و یکتاپرستی از چند جهت با مبانی اخلاق، به‌ویژه اخلاق حرفه‌ای پیوند می‌خورد؛ از جمله «تبیین خاستگاه‌های اخلاقی انسان»، «ارزش‌گذاری گرایش‌های اخلاقی»، «انگیزه‌بخشی و تداوم فضایل اخلاقی» و... در این میان «درک توحید ناب» در تمام این حوزه‌ها به‌ویژه در حوزه انگیزه‌دهی جایگاهی ویژه دارد.

واژگان کلیدی

توحید، اخلاق، اخلاق حرفه‌ای، انگیزه اخلاقی، گرایش اخلاقی.

*. دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تهران. najarzadegan@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۸۸/۴/۱۷

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۱۵

۱. طرح مسأله

قطعاً اخلاق حرفه‌ای در حوزه دین به‌طور عام و در حرکت اصلاحی انبیا به‌طور خاص، جایگاهی ویژه دارد؛ چه آن را به‌معنای «خلق و خوی حرفه‌ای» (فرامرزقراملکی، ۱۳۸۳: ۹۱) که به مسؤولیت‌ها و الزامات اخلاقی فرد در شغل او محدود می‌شود، بدانیم — که آن را تعریف حداقلی و سنتی از اخلاق حرفه‌ای می‌نامند (همان: ۱۰۷) — و یا آن را به‌معنای «مسؤولیت‌های اخلاقی بنگاه و سازمان» فرض کنیم که همه ابعاد سازمان و اخلاقیات شغلی را دربرمی‌گیرد (همان) و در برابر «دانشی که از مسائل اخلاق حرفه‌ای در کسب و کار بحث می‌کند» (همان: ۹۱) قرار می‌گیرد.

در آموزه‌های دینی، نصوص فراوانی درباره اخلاق حرفه‌ای به‌چشم می‌خورد. در دعوت انبیا نیز سخن از این مقوله بسیار است. مانند این آیه قرآن که شعیب(ع) خطاب به‌قوم خود می‌گوید: «... فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ...» (اعراف / ۸۵)

حضور پررنگ منش کسب و کار در آموزه‌های دینی و توجه به‌عناصر سازنده این منش در دعوت انبیا به‌دلیل پیوند قطعی این منش با تحقق هدف دین‌ورزی و حرکت اصلاحی آنهاست؛ هدفی که جز با اصلاح همه ابعاد وجودی انسان، از جمله بعد اجتماعی و پیرو آن، اصلاح منش حرفه‌ای وی تحقق نمی‌یابد.

با این توصیف لازم می‌نماید حرکت اصلاحی انبیا را از این منظر بازکاوی کنیم تا بتوانیم شیوه اصلاحی آنان را — با توجه به‌اهداف و مبانی این حرکت — درخصوص منش حرفه‌ای ترسیم نماییم.

۲. جایگاه توحید در حرفه

حرکت اصلاحی انبیا (به‌طور خاص — و تمام مکاتب توحیدی — به‌طور عام — با اصلاح

باورها آغاز می‌شود. بنابراین حداقل یکی از راه‌های عمده - اگر آن را تنها راه ندانیم - در اصلاح خلق‌ها، اصلاح باورهای نادرست و تعمیق بخشی به باورهای درست است. بر همین اساس «توحید» به‌ویژه باور به یکتایی حق تعالی در ربوبیت و عبودیت که اصل‌الاصول و سرسلسله همه باورها در نظام ادیان آسمانی است، با تار و پود مکتب اخلاقی آنان پیوند می‌خورد و به آن مبنا و اعتبار می‌بخشد.

دیدگاه قرآن - به‌طور خاص - و ادیان توحیدی - به‌طور عام - درباره هستی و ازجمله انسان، سرآغاز این پیوند است. از نظر قرآن «رب العالمین» که هستی را می‌پروراند، انسان را نیز تربیت می‌کند. بنابراین تربیت اخلاقی انسان، زیرمجموعه مربی‌گری خداوند و هدایت‌گری او بر کل نظام هستی خواهد بود. قرآن می‌فرماید: «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ ابْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ». (انعام/ ۱۶۴)

انبیای الهی اساس خودسازی و نخستین گام در راه تربیت انسان - ازجمله تربیت اخلاقی - و تزکیه نفس را شناخت «توحید» و پالایش از شرک قرار داده‌اند و این به‌دلیل ساختار خاص وجودی انسان است که تنها در سایه شناخت و باور به «توحید» خود را می‌یابد و در پی آن به کمالات شایسته خود می‌رسد و با فراموشی آن از خود بیگانه شده، به‌ورطه خسارت درمی‌آید؛ به‌تعبیر قرآن: «...تَسُوا اللَّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ...». (حشر/ ۱۹) بر همین اساس، آغاز دعوت انبیا و صدر و ساقه همه تعالیم آنها بر مدار توحید و کلمه طیبه «لا اله الا الله» بوده است. قرآن در این باره نیز می‌فرماید: «وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا نُوْحِيْ اِلَيْهِ اَنْهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدُوْنَ». (انبیاء/ ۲۵)

در بینش الهی، انسان درخت توحید است و ریشه این درخت، کلمه توحید (حقیقت لا اله الا الله) در ژرفای جان و نیز میوه دائمی آن، ظهور صفات خدا و مکارم اخلاق در سرتاسر زندگی اوست. قرآن با تمثیلی زیبا در این زمینه می‌فرماید:

آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثلی زده است؟ سخن پاکیزه (کلمه توحید) را چون

درخت پاکیزه (وصف کرده است) که ریشه آن (در زمین) استوار و شاخه آن در آسمان است. میوه خود را هر هنگام به فرمان پروردگارش می‌دهد و خدا برای مردم مَثَل‌ها می‌زند شاید به یاد آرند و پند گیرند. و مَثَل سخن پلید (اعتقاد کفر و شرک) همچون درختی است پلید (و آفت‌زده) که از روی زمین برکنده شده و آن را هیچ قراری (و ریشه و استقراری) نباشد. (ابراهیم/ ۲۴ - ۲۶)

حاصل آنکه در این بستر، «توحید» آغاز و انجام به‌بارنشانیدن این شجره طیبه است؛ آغاز آن از درون «فطرت توحیدی» آدمی در هر دو بُعد بینش‌ها و گرایش‌های اوست و انجام آن، آگاهی و هوشیاری نسبت به این فطرت با جهت‌بخشی و رشددهی آن است؛ تا آنجا که آدمی با تمام وجود، متوجه پروردگار خود شود و باور کند همه چیز جز ذات اقدس حق، فقر محض و فانی است و در هستی، هیچ چیز جز خداوند منشأ اثر نیست. همین توجه و باور، پایه اصلی پیدایش فضایل و پالایش تمام ردایل انسان در عالی‌ترین سطح، از جمله در حوزه اخلاق حرفه‌ای است.

توحیدگرایی و خداباوری از چند جهت با مبانی اخلاق، از جمله اخلاق حرفه‌ای پیوند می‌خورد؛ مانند «تبیین خاستگاه گرایش‌های اخلاقی انسان»، «تبیین ملاک نهایی اخلاق در حرفه»، «ارزش‌گذاری گرایش‌ها و رفتارهای اخلاقی»، «ایجاد انگیزه و پشتوانه‌سازی در پیدایش و تداوم فعل اخلاقی»، «جهت‌دهی در افعال اخلاقی» و... . ما در اینجا به تناسب حجم بحث، به تبیینی فشرده درباره چهار محور نخست اکتفا خواهیم کرد.

۲-۱. تبیین خاستگاه گرایش‌های اخلاقی انسان

خاستگاه گرایش‌های اخلاقی انسان در ذات او و برآمده از هویت الهی اوست. از دیدگاه قرآن، انسان فطرت خدایی دارد؛ قرآن می‌فرماید: «...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» (روم/ ۳۰)

تقدم مفعول مطلق «فِطْرَةَ اللَّهِ» بر فعل «فطر» از یکتا هویت انسانی حکایت می‌کند؛ هویتی که چیزی جز کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیست؛ همان گونه که امام علی(ع) می‌فرماید: «و کلمه الإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فطرت (آدمی) است.» (نهج البلاغه، خ ۱۶۰) بنابراین تمام خاستگاه‌های اخلاقی، جلوه همین فطرت توحیدی است، نه آنکه مستقل و در عرض آن باشند. به‌طور نمونه، اگر گرایش انسان به اخلاق به‌دلیل احساس وی نسبت به زیبایی فعل اخلاقی باشد، این احساس، جلوه همان فطرت توحیدی است که زیبای مطلق و آفریننده زیبایی‌ها می‌باشد و اگر به‌دلیل آن است که اخلاق را خیر و خوبی می‌بیند، این نیز جلوه خیر مطلق در زوایای وجودی اوست که به آن واقف شده است. به‌نظر ما حتی لذت‌گرایی، سودجویی، آرمان‌خواهی و... که به‌عنوان خاستگاه‌های افعال اخلاقی مطرح هستند، جملگی از همین فطرت سرچشمه می‌گیرند و بدون واسطه یا با واسطه بر همان پایه فطرت توحیدی قابل تبیین می‌باشند. در اینجا تنها باید به‌خطا در مصداق - و به‌عبارتی در صغرای قضیه - که ناشی از غفلت‌ها و جهالت‌های آدمی است، توجه ویژه کرد.

۲-۲. تبیین ملاک نهایی اخلاق در حرفه

بر اساس تبیین ملاک نهایی اخلاق می‌توان اصول راهبردی آن را به‌دست آورد و بر پایه آن، جدول فضایل و رذایل اخلاقی را ترسیم نمود و قواعد کاربردی آن را ارائه کرد. به‌همین دلیل، برحسب پاسخ معین به اینکه ملاک نهایی اخلاق چیست، نظام خاص اخلاقی شکل می‌گیرد. (فرامرزقراملکی، ۱۳۸۳: ۳۴۳) ملاک نهایی از نگاه برونی، معنابخش همه اقدام‌های اخلاقی است که خود محتاج معنا نمی‌باشد. از نگاه درونی هم انگیزه‌بخش و آرمان همه تلاش‌های اخلاقی است. به‌نظر ما نظام‌های اخلاقی «فایده‌گرا»، «وظیفه‌گرا» و حتی نظام‌های «مبتنی بر عدالت فراگیر»، «مبتنی بر آزادی فردی» که آنها را در عرض مکتب هنجارهای اخلاق وظیفه‌گرا و پیامدگرا محسوب

نمی‌کنند، نمی‌توان با تحریر و تقریری مجدد بر پایه توحیدگرایی ادیان آسمانی تبیین کرد؛ هرچند در این تقریر دو امر به‌نظر می‌رسد برخی از مفاهیم به‌مرتب‌ه اشتراک لفظی درمی‌غلطتند؛ اما امکان دفاع معقول بر اساس ترسیم ساحت‌های طولی از آنها همچنان محفوظ می‌ماند؛ مثلاً اخلاق خداباوری فایده‌گراست؛ اما در سطحی فراتر از نظام سودگرایانه شخصی یا حتی اجتماعی بلندمدت؛ بلکه سودی جاودانه است که به‌دلیل نظام پاداش آخروی که در ادامه حیات آدمی رقم خورده، هرگز نمی‌توان در اخلاق خداباوری آن را نادیده یا حتی دست‌کم گرفت. از آنجا که در آموزه‌های ادیان توحیدی، ملاک نهایی اخلاق به‌طور شفاف تبیین شده است، می‌توانیم بر این گزاره تأکید کنیم که همه ادیان دارای نظام اخلاقی خاص هستند و از تشنگی و پراکندگی مصون مانده و درنهایت به انسجام‌گرایی رسیده‌اند. تبیین ملاک نهایی اخلاق در ادیان توحیدی بر اساس «باور به خدا» و نه صرفاً معرفت حصولی به «وجود خدا» حداقل در دو قلمرو زیبای محض و یا خیر مطلق، امری معقول و مبتنی بر آموزه‌های وحیانی است و شاخص منش‌های خوب و بد خواهد بود؛ به این معنا که هر منشی در حرفه که مقرب به خدا به‌عنوان زیبای مطلق، خیر مطلق و... باشد، شاخص خوبی و فضیلت است و هر خلقی که مَبْعَد باشد، شاخص بدی و رذیلت به‌شمار می‌آید. به‌نظر ما توجه به‌همین معیار می‌تواند در درون خود به «حسن فاعلی» افزون بر «حسن فعلی» تأکید ورزد؛ چون در ادیان توحیدی، شاخص مقرب بودن فعل فقط بر حسن فعلی آن متکی نیست و حسن فاعلی را نیز باید در آن لحاظ کرد. قرآن در این‌باره می‌فرماید: «... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده/۲۷) پذیرش کار خوب موجب قرب بنده به خداوند خواهد شد. با کشف شاخص فضیلت و رذیلت در ادیان توحیدی می‌توان به‌مسائل بنیادین در فلسفه اخلاق از این منظر پرداخت و معیار فعل اخلاقی را به‌دست داد، درباره مطلق و نسبی بودن گزاره‌های اخلاقی داوری کرد و از اخباری یا انشایی بودن آنها پرده برداشت.

براساس توحیدگرایی، معیار فعل اخلاقی، قرب به خدا و بُعد از اوست هر کاری

– هرچند کار طبیعی – موجب قرب شود، اخلاقی و ارزشمند است و هر کاری که موجب بُعد از خدا باشد، نامطلوب و ضداخلاق خواهد بود. بنابراین احکام اخلاقی با وجود این ملاک مطلق خواهند بود؛ چون در شرایط یکسان، رفتار اخلاقی هر کس می‌تواند موجب قرب به خدا و یا بُعد از او شود. گزاره‌های اخلاقی در این حوزه نیز اخباری هستند و از امور عینی و واقعی حکایت می‌کنند؛ چون قرب به او و بُعد از خدا اموری حقیقی هستند و کسی که به مقام قرب به خدا برسد، در روح او تحول و تعالی ایجاد شده است. هرچند این تعالی معنوی قابل رؤیت نیست، آثار بیرونی آنها در تمام بینش‌ها و گرایش‌های این شخص به خوبی نمایان است. روح آن که از خدا دور شده نیز واقعاً سقوط کرده و بر اثر این سقوط، سخت و نفوذناپذیر شده است. این تأثیر منفی روحی نیز قابل رؤیت نیست؛ لیکن آثار بیرونی آن در بینش‌ها و رفتارهای انسان نمایان می‌باشد. قرآن از تأثیر منفی رفتارهای زشت بر روح چنین یاد کرده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (مطففین / ۱۴) به‌طور نمونه، گزاره‌های «راستگویی خوب است» و «دروغگویی بد است» در حوزه دین چنین تحلیل می‌شوند: اولاً، راستگویی ارزشمند و مطلوب است؛ چون موجب قرب به خداست و دروغگویی ضدارزش و نامطلوب است؛ چون موجب بُعد از خداست. ثانیاً، هر دو قضیه مطلق هستند و ثالثاً، به دلیل تأثیر روحی آن دو بر روح که یکی قرب آور و دیگری بُعدآور است، یکی را به «خوب» و دیگری را به «بد» توصیف می‌کنیم. یعنی در اینجا خوبی، حکایت از مقدار تأثیر روحی راستگویی برای قرب به خدا و بدی حکایت از مقدار تأثیر روحی دروغگویی در بُعد از خدا دارد.

۲-۳. ارزش‌گذاری گرایش‌ها و رفتارهای اخلاقی

فعل اختیاری از یک نیت و رغبت درونی سرچشمه می‌گیرد. انسان – و لو ناآگاه – از میان ده‌ها میل و خواسته، یکی را برمی‌گزیند تا کار را بر مبنای آن انجام دهد و هر قدر نیت آن میلی که برگزیده، ارزش داشته باشد، کار وی نیز ارزش می‌یابد. در حدیثی آمده است:

فَائِمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى.» (مجلسی، ۱۳۹۷: ۶۷/۱۸۶)

این نیت و میل حد وسط بین رفتارها و بین کمال و انحطاط ماست و تأثیرش بر کمال نفس و یا انحطاط آن تکوینی است. اگر نیت عملی درست باشد، موجب کمال نفس و اگر درست نباشد، موجب انحطاط آن است و همین امر، معیار ارزش‌گذاری در فعل اخلاقی است؛ چون آنچه اصالتاً با خود نفس سروکار دارد و در کمال یا سقوط آن مؤثر است، خود کار نیست؛ بلکه نیت آن است که پیوند بین روح و عمل را می‌سازد؛ این نیت است که از سنخ آگاهی، توجه و شعور است و از خود نفس ناشی شده، بر نفس اثر می‌گذارد.

در میان میل‌ها و نیت‌های گوناگون که موجب انگیزش و ارزش‌گذاری فعل اخلاقی است، نیت قرب به خدا مورد اهتمام ادیان الهی است که در این معیار، هر کاری تقرب‌آور باشد، ارزشی و اخلاقی است؛ هرچند طبیعی و یا عادی تلقی شود.

گرایش واقعی و مطلوب حقیقی انسان، رسیدن به مقام قرب خدا می‌باشد که در فطرت او نهفته است؛ اما چون در بیشتر مردم خودبه‌خود به سرحد آگاهی و هوشیاری کافی نمی‌رسد - و به معرفت، غفلت‌زدایی، راهنمایی و تربیت نیاز دارد - انسان‌ها درصدد یافتن و رسیدن به آن بر نمی‌آیند؛ برخلاف کمالات مادی و دنیوی که آنها را شناخته، لذت رسیدن به آنها را درک می‌کنند. (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰: ۸۶) غافل از اینکه رسیدن به نعمت‌های جاویدان و لذت‌های بی‌پایان در گرو تقرب به خداست. این مهم در ظرف معرفت و باور به او حاصل می‌شود و هرچه معرفت و باور بیشتر باشد، درک تقرب و خلوص نیت امکان‌پذیرتر است.

۲-۴. ایجاد انگیزه در پیدایش و تداوم فعل اخلاقی

محرک شایع در اخلاق سازمانی، در نظر آوردن پیامدهای مسئولیت‌پذیری در اخلاق سازمانی است که از جمله آن، وجاهت در چشم مردم همراه با اعتمادآفرینی خواهد بود. به نظر می‌رسد همه دستاوردهای برانگیزنده‌های اخلاقی در سازمان‌ها در بستر حیات دنیا

شکل می‌گیرند. علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید:

این شیوه، شیوه‌ای شناخته‌شده در علم اخلاق قدیم، مانند اخلاق یونان و غیر آن است. قرآن کریم تهذیب اخلاق را در ازای این راه نخواست است و اگر در جایی مردم را به فضایل اخلاقی دعوت کرده و علت آن را فواید دنیایی قرار داده است، در واقع بازگشت آن به پاداش‌های آخروی است. (بی تا: ۱ / ۳۵۵)

این شیوه، مورد تأیید قرآن نیست؛ چون ارزش انسان در قلمرو وحی قرآنی، فراتر از این اعتباریات است و کمال او تنها در گرو وجاهت اجتماعی و امور مقطعی و زودگذر نیست؛ بلکه اگر سازمان‌ها فقط از این روش برای اخلاق محیط خود بهره ببرند، به تدریج موجب غفلت از هدف انسان و مقصد نهایی اخلاق او (رسیدن به قرب خدا) خواهد شد. که در این صورت ناگزیرند مسؤولیت خسارت این عملکرد را بپذیرند.

در قرآن تمام برانگیزاننده‌ها برای منش‌های مثبت و نیز عوامل بازدارنده در منش‌های منفی، بر مدار توحید شکل گرفته‌اند. این محرک‌ها که ضمانت اجرایی آنها را در درون خود فراهم آورده، در نهان آدمی همسو با هویت الهی اوست؛ به گونه‌ای که کمال واقعی او را تحقق می‌بخشند.

مثلاً قرآن پس از یک دستور اخلاقی نسبت به پرداخت اموال ایتام و رعایت ضوابط حقوقی آن با حضور شاهدان، از «توحید» سخن گفته، می‌فرماید: «... وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» (نساء / ۶) برانگیزاننده‌های فعل اخلاقی در حیطة وحی در طول یکدیگر قرار دارند و هر کدام جلوه‌ای از آسمای حُسنای حق تعالی هستند؛ مانند «شوق به پاداش‌های خداوند» که ابعاد آن گوناگون و بسیار متنوع هستند و هر کدام از آنها می‌تواند امیدزا و شوق برانگیز باشد.

خداوند وعده داده است که پاداش نیکوکاران را عطا کند، (زمر / ۲۰) اینکه او فراموش کار نیست (مریم / ۶۴) و هرگز خُلف وعده نمی‌کند (رعد / ۳۱) (چون دلیلی ندارد که خلف وعده کند) افزون بر آنکه کار خوب بنده و بهتر از آن (نمل / ۸۹) را با افزایش

ده برابر یا بیشتر عطا می‌کند.

بنابراین هرچه بنده در راه کسب فضایل اخلاقی و تهذیب نفس بکوشد و گامی به‌پیش بردارد، پاداش کار او از ناحیه حق تعالی به‌اشکال گوناگون و چندین برابر خواهد بود. برای درک ابعاد این تفضل‌ها می‌توان آنها را به‌پاداش‌های زوددهنگام، جبران کمبودها و نعمت‌های بهشتی با ابعاد بسیار متنوع و بی‌پایان آن تقسیم کرد. این پاداش‌ها از ناحیه خداوند دارای اسمای جمال است. «خوف از کیفرهای خداوند» نیز محرکی دیگر از ناحیه خداوند کیفردهنده و دارای اسمای جلال است.

این عامل، انبوهی از آیات و روایات را به‌خود اختصاص داده است. در سمت دیگر، امید به‌پاداش‌ها قرار گرفته تا انسان همواره با توازن بین آنها، میان «خوف از کیفر و عقاب خدا» و «امید به‌عفو و پاداش خدا» به‌سر برد. قرآن به‌پیامبر اکرم(ص) در یک قاعده کلی چنین خطاب می‌کند: «نَبِيَّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» (حجر/ ۴۹ و ۵۰)

اصولاً هیچ رذیلتی بدون کیفر نیست؛ چون رابطه عمل با کیفر آن، تکوینی و از قبیل کنش و واکنش است؛ جز آنکه انسان با توبه، زشتی‌هایش را اصلاح و کیفر آنها را به‌پاداش تبدیل کند. تنها تفاوت در نمودهای کیفر و زمان بروز آنهاست. برخی از کیفرها زوددهنگام و در همین دنیا و پاره‌ای از آنها پس از زندگی دنیا رخ می‌نماید و در هر صورت، نحوه بروز آن گوناگون خواهد بود. از این‌رو آدمی نباید گمان برد که عملش مفقود و کیفر آن محو شده است؛ بلکه همواره باید از واکنش تکوینی اعمال زشت خود برحذر باشد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان نمودهای کیفر و زمان بروز آنها را به‌چهار دسته کلی کیفرهای زوددهنگام، گذرگاه مرگ، هراس محشر و کیفر دوزخ تقسیم کرد.

«جاذبه محبت» در انسان نیز محرکی نیرومند در اخلاق اوست. امتداد این محبت، مانند سایر گرایش‌های فطری انسان به‌سمت بی‌نهایت، همراه با محبتی هستی‌سوز و محبوبی زیبا و بدون نقص است که شدیدترین رابطه وجودی را با انسان داشته باشد.

آدمی تنها با لمس این حقیقت که خود او و هرچه هست، از آن خداست و جمال بی‌نهایت و کامل بی‌نقص اوست و هر جمال و کمالی از او و نیازمند به اوست، می‌تواند محبوب واقعی خود را بیابد و به این نیاز فطری خود پاسخ درست دهد و به عشق و محبت واقعی و پایدار نائل شود.

به قول مولوی که می‌گوید:

ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم عاشقانِ درگه وی بوده‌ایم
 ناف ما از مهر او بپُریده‌اند عشق او در جان ما کاریده‌اند

امام سجاده (ع) نیز پرتوی از این محبت توحیدی را این‌گونه نمایان ساخته‌است:

معبودا! چه کسی شیرینی محبت تو را چشید و دیگری را به‌جای تو برگزید؟
 معبودا!... تنها تو مراد منی و بیداری و خواب من، تنها برای توست... ، پیوند به
 تو آرزوی من و شوق من برای تو و شیدایی من در عشق به تو و دلدادگی من
 در هوای توست... ای نعمت من و بهشت من، ای دنیای من و آخرت من...
 (مشکینی، ۱۳۶۴: ۱۷۹ و ۱۸۰)

محب که از فاصله گرفتن و محجوب شدن از محبوبش سخت می‌هراسد، از ردایل اخلاقی و هرآنچه محبوبش دوست ندارد، دوری می‌گزیند و هرچه او دوست می‌دارد و می‌پسندد، اجرا می‌کند تا مبادا بین آنها جدایی بیفتد. بین ما و محبوب واقعی‌مان (خدا) مسافتی نیست. از طرفی گفته‌اند: «خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.» (ق/ ۱۶) در بین راه هم حجابی نیست؛ تنها اعمال (زشت) ماست که ما را از محبوبمان جدا می‌کند. محرک دیگر «باور به نظارت و مراقبت» حق تعالی است. در نظام آفرینش، هیچ‌چیز در آسمان‌ها و زمین از خدا پنهان نیست، (ابراهیم/ ۳۸) برای خدا آشکار و پنهان یکسان است، (رعد/ ۹ و ۱۰) آنچه را کتمان یا اظهار کنیم، همه را می‌داند. (بقره/ ۷۷) خطورات ذهنی، باورها، پندارها، رفتارها و همه سطوح وجودی ما در محضر اوست (بقره/ ۲۲۵) و به

آنها احاطه کامل دارد. (فصلت / ۵۴) هرگز از ما و کارهای ما غافل نیست. (نمل / ۹۳) این حقایق در آیات و روایاتی فراوان بیان شده‌اند.

بی‌گمان باور به این حقایق، پیش و بیش از هر عامل دیگری، محرکی نیرومند برای دست‌شستن از رذایل در تمام زوایای آشکار و پنهان زندگی به‌شمار می‌رود و آدمی را بدون آنکه نیازی به پشتوانه حقوقی داشته باشد، کنترل می‌کند. اگر عده‌ای به‌مقام عصمت بار می‌یابند، به‌همین دلیل است که در همه حال خود را تحت مراقبت و نظارت می‌بینند و از همین‌رو از کوچک‌ترین تخطی احساس شرم دارند.

محرک‌هایی که تاکنون بحث شد، همواره در تعالیم ادیان آسمانی مطرح بوده‌اند؛ چون همان‌طور که گفتیم، تمام آنها بر محور باور به‌خداست که در رأس هرم تعالیم وحیانی قرار دارد. در این میان، محرکی دیگر نیز مطرح است که به‌تعبیر علامه طباطبایی (ره) در بین تعالیم آسمانی و غیر آسمانی گذشته، سابقه نداشته است و ره‌آورد ویژه قرآن کریم می‌باشد. درواقع این محرک به‌جای آنکه احساس نیاز به‌کسب فضایل و پالایش رذایل را در زندگی انسان به‌وجود آورد، انگیزه‌ای نیرومند و پایدار برای وی فراهم می‌سازد تا از اول، گرد رذایل بر دل او ننشیند و مانعی بر سر رشد فضایل او به‌وجود نیاید. حاصل بحث درباره این محرک که بر مبنای «درک توحید ناب» بنا شده، با الهام از کلام علامه طباطبایی (ره) چنین است که قرآن می‌خواهد از راه‌های گوناگون معرفتی - مانند استدلال، موعظه، تمثیل، جدال احسن و... - و عملی - مانند توصیه به‌عبادت، تقوا و... - دل را سراسر با توحید ناب پر کند؛ به‌گونه‌ای که آدمی به‌حق باور کند مُلک و مُلک آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست، از آن خداست و هیچ‌کس از خود چیزی ندارد؛ هرچه هست، خداوند مالکِ ذات، صفات و افعال اوست و تکویناً در همه حال، وابسته‌به‌خدا و نیازمند به اوست و آیات فراوانی، این معارف را بیان کرده‌اند.

وقتی آدمی این حقایق را باور کرد، با تمام وجود، تعالیم قرآن را احساس می‌کند که همه نعمت‌های وی از آن خداست: «و ما بگم من نعمه من الله...»

(نحل/ ۵۳) «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...» (زمر/ ۳۶) «... وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا...» (فرقان/ ۳۱) «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» (فاطر/ ۱۰) «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ...» (یوسف/ ۲۱) و... .

این باورها تمام رذایل را پیش از آنکه در دل انسان رخنه کند، از ریشه برمی‌اندازد؛ چون ریشه تمام رذایل یا در عدم اقتناع بشر از تأمین خواسته‌ها و میل‌های خود به‌طور موقت و محدود است - مانند میل به شکست‌ناپذیری، جاودانگی و بقا، ارضای محبت و... - و یا در ترس از دیگری، امید داشتن به‌غیر، مدد خواستن و عزت طلبیدن از دیگران و... است؛ مثلاً چون از دیگری می‌ترسد، دروغ می‌گوید؛ چون به کمک او امیدوار است او را نهی از منکر نمی‌کند؛ چون نزد کسی عزت می‌خواهد و یا گشودن گره کار خود را به‌دست او می‌بیند، خود را در نزد او ذلیل و بی‌مقدار می‌سازد و... . آن‌گاه که انسان به‌حقیقت توحید راه یافت، اولاً، ارضای کامل خواسته‌های خود را در ارتباط با سرچشمه علم و قدرت و پیوستن به‌معدن جمال و کمال بی‌نهایت امکان‌پذیر می‌بیند؛ ثانیاً، چون همه شئون خود و هستی را از آن خدا می‌بیند و دیگران را در کمال فقر و نیاز و ناداری مشاهده می‌کند، تمام آن امیدها، ترس‌ها، مددها، خضوع‌ها و... که منشأ بروز رذایل بودند، از بین می‌روند و به‌جای آن، صفحه دل او به‌صفتی همچون مناعت طبع، عزت و غنای نفس، هیبت و وقار، آرامش مدام، امید پایدار و... آراسته می‌شود. چنین انسانی هرگز در برابر غیرخدا خضوع نمی‌کند، از غیر او نمی‌ترسد، به‌دیگران امیدوار نیست، از غیرخدا مدد نمی‌خواهد و از چیزی که رنگ و بوی خدایی ندارد، لذت و بهجت نمی‌طلبد. او نه‌تنها غیرخدا را اراده نمی‌کند بلکه نمی‌تواند غیر او را بخواهد؛ از همین‌روست که هرگز دچار رذایل نمی‌شود. این شیوه خاص قرآن در عالی‌ترین سطح برای تهذیب اخلاق و آراستگی جان به اوصاف پسندیده است که بر اساس توحید ناب بنا شده است (ر.ک: طباطبایی، همان: ۱/ ۳۵۸ - ۳۶۱) ره‌آورد این روش، تربیت بندگان صالح و مقرب است که مکارم اخلاق در زندگی آنان موج می‌زند و قرآن

آنان را الگوهای اخلاق می‌شمارد.

مثلاً قرآن به‌عنوان کتاب تربیت می‌خواهد آموزه‌هایش را در متن زندگی حضرت یوسف(ع) به‌طور محسوس و عینی نشان دهد تا بندگان خدا از پندارزدگی به درآیند و به‌حق باور کنند که مُلک و مِلک هستی از آن خداوند است، او بر کارش چیره است، عزت و ذلت به‌دست اوست و بنده‌اش را کفایت می‌کند. خداوند هرگز بندگان با تقوا و سپاسگزارش را به‌حال خود رها نمی‌کند، همواره آنان را هدایت کرده، با امدادهای ویژه همراهی می‌کند و در آخرت نیز به آنان پاداش‌های بی‌پایان ارزانی می‌دارد. در تمام ماجرای پرفراز و نشیب یوسف(ع) در درون چاه و زندان و در درون کاخ و منصب وزارت، هیچ تغییری در بینش‌ها، منش‌ها و گرایش‌های وی به‌چشم نمی‌خورد؛ با آنکه وی امتیازهای استثنایی، مانند تأویل خواب، زیبایی حیرت‌آور، امکانات کاخ، دلباختگی زنان درباری به او، نیروی اجرایی و منصب خزانه‌داری، حافظه‌ای نیرومند،^۱ قدرت بر انتقام و... دارد و همه‌چیز برای او مهیاست. یوسف قرآن در صورت و سیرت زیباست و برخوردار از تمام خوبی‌ها، از جمله: «عفت»، «جوانمردی» و «حیا» در برخورد با پیشنهاد زلیخا و حضور در جلسه زنان دربار، «صداقت» در منش و گفتار و «خیرخواهی» با هم‌بندهای زندانی و دیگران، «عفو و گذشت» نسبت به زلیخا و برادران خود، «تقوای الهی» و «توکل به‌خدا» در همه‌جا و همه‌وقت، «احسان و دستگیری» از نیازمندان در آسایش و قحطی، «حق‌شناسی» از خداوند و نعمت‌های او در همه‌حال، «مهر و مدارا» و «ارشاد» نسبت به زندانیان، «مناعت طبع» و «عزت نفس» در برابر گناه و نجات از زندان، «رازداری و پرده‌پوشی» نسبت به آبروی زلیخا و دیگران. «صبر و پایداری»، «حلم و سعه صدر» در برابر نامالایمات و اتهام‌ها «تواضع و فروتنی و احترام» به پدر و مادر در زمان وزارت و اقتدار و فضایی دیگر.

نکته کلیدی در اینجا این است که ریشه همه این فضایل و ثبات در خوبی‌ها، در

۱. حافظه قوی یوسف از آنجا فهمیده می‌شود که پس از چندین سال دوری از خانواده، برادرانش را شناخت؛ ولی آنان او را نشناختند. (یوسف / ۵۸)

خداباوری یوسف(ع) نهفته است. قرآن این حقیقت را از زبان وی چنین نقل می‌کند: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.» (یوسف/۳۸)

یوسف به دلیل همین درک توحیدی است که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی خود، پروردگارش را یافته است و با پناه به او از رذیلت و فحشا نجات می‌یابد و در باشکوه‌ترین لحظات زندگی نیز با تمام وجود اذعان می‌کند همه امتیازاتش از خداست و هرچه دارد از آن اوست. از این رو همواره خود را نیازمند الطاف او در دنیا و آخرت می‌بیند. باز قرآن از زبان یوسف(ع) چنین می‌آورد: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ.» (یوسف/۱۰۱)

آنان که در برابر یوسف قرار دارند، هرکدام به‌نجوی گرفتار رذایل اخلاقی هستند، از جمله برادران یوسف که هرچند پیغمبرزاده و مؤمن هستند، تحت‌تأثیر برانگیزنده‌های رذایل اخلاقی (نفس، شیطان) فاجعه می‌آفرینند و یوسف را به‌چاه می‌اندازند تا او را از میان بردارند و خواسته‌های نفسانی‌شان را برآورند. آنان گرفتار رذایلی مانند حسادت، خودبرتربینی، عجب، اتهام، احساس حقارت، دروغ‌گویی، سوءظن، یأس و... هستند. آنها چون به‌عمق توحید و خدایبوری راه نیافتند، دچار شرک در اطاعت شدند. این نوع شرک، ریشه رذایل و آفتی زبان‌بار در زندگی بیشتر مؤمنان است که قرآن در جمع‌بندی این حکایت - به‌عنوان یکی از پیام‌های اصلی داستان - به آن پرداخته، می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.» (یوسف/۱۰۶)

امام باقر(ع) درباره معنای این آیه می‌فرماید:

شُرْكُ طَاعِهِ وَ لَيْسَ شُرْكُ عِبَادَةِ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي يَرْتَكِبُونَ فَهِيَ شُرْكُ طَاعِهِ أَطَاعُوا فِيهَا

الشيطان فأشركوا بالله في الطاعه لغيره
(قمی، ۱۴۰۴: ۱/ ۳۵۸؛ کلینی، ۱۳۸۸: ۲/ ۳۵۷)

حاصل آنکه، این محرک بر مبنای توحید ناب که در رأس هرم تعالیم آسمانی است بنا شده و چنانکه گفتیم، به دلیل ساختار وجودی انسان نباید سازمان‌ها در مسؤولیت‌های اخلاقی خود، از چنین امری غافل باشند.

نتیجه

در آموزه‌های دینی، نصوص فراوانی درباره اخلاق حرفه‌ای به چشم می‌خورد. در دعوت انبیا نیز سخن از این مقوله بسیار است. آموزه‌های دینی و حرکت اصلاحی انبیا در همه ابعاد از جمله بعد اخلاقی انسان بر اساس «توحید» بنیان نهاده شده است؛ به همین روی توحید که اصل الاصول و سرسلسله همه باورها در نظام ادیان آسمانی است، با تار و پود مکتب اخلاقی آنان پیوند خورده و به آن مبنا و اعتبار بخشیده است.

خاستگاه گرایش‌های اخلاقی مثبت در ذات انسان به دلیل سرشت الهی اوست و تمام آنها جلوه همین فطرت توحیدی است. ملاک نهایی اخلاق در حرفه، بر اساس خداباوری قابل تبیین است؛ هر منشی که مقرب به خدا به عنوان زیبایی مطلق، خیر مطلق و... باشد، شاخص خوبی و فضیلت است و هر منشی که مبعّد باشد، شاخص بدی و رذیلت است. بر همین اساس، افعال اخلاقی در حرفه ارزش‌گزاری می‌شوند. احکام اخلاقی حرفه بر اساس خداباوری، مطلق هستند و گزاره‌های آن اخباری می‌باشند که از امور عینی حکایت می‌کنند. محرک شایع در پیدایش و تداوم فعل اخلاقی در اخلاق سازمانی، توجه دادن به پیامدهای مسؤولیت‌پذیری اعضا، تنها برای کسب وجهت و اعتبار اجتماعی است؛ اگر این محرک به تنهایی به کار رود و در راستای اهداف عالی‌تر قرار نگیرد، به تدریج موجب غفلت از مقصد نهایی اخلاقی انسان (قرب به خدا) خواهد شد. در ادیان آسمانی، تمام برانگیزنده‌های منش‌های مثبت و عوامل بازدارنده منش‌های منفی، بر مدار توحید شکل

گرفته‌اند؛ این محرک‌ها ضمانت‌اجرایی را در درون خود فراهم آورده‌اند و در رأس آنها «درک توحید ناب» قرار دارد. نمونه عینی این آموزه را در منش‌های اخلاقی حضرت یوسف(ع) می‌یابیم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح.
۳. طباطبایی، محمدحسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جماعه‌المدرسین.
۴. فرامرزق‌املکی، احد، ۱۳۸۳، اخلاق حرفه‌ای، تهران، مجنون.
۵. قمی، علی‌بن ابراهیم، ۱۴۰۴، تفسیر [المنسوب للقمی]، تصحیح طیب‌الموسوی، قم، بی‌نا.
۶. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸ق، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، طهران، دارالکتب الإسلامیه.
۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۹۷، بحار الانوار لدرر اخبار الائمة الاطهار، طهران، المکتبه الإسلامیه.
۸. مشکینی، علی، ۱۳۶۴، المصباح المنیر، قم، الهادی.
۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، خودشناسی برای خودسازی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۸۳، مثنوی معنوی، به‌همت رینولد نیکلسون، تهران، مولی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی